

تأملاتی چند در باب وحدت حوزه و دانشگاه



غلامرضا ذاکر صالحی
عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)
گروه علوم اسلامی

اشاره:

بررسی موشکافانه موضوع وحدت حوزه و دانشگاه، جدی‌تر از آن است که بتوان با نگاشتن سطوری چند، به اندازه وافی بدان پرداخت، اما از باب "مالاً پدرک کله لا یترک کله" و از آنجا که این مقال در آخرین لحظات انتشار این شماره از فصلنامه، به منظور احترام و بزرگداشت این حرکت عظیم فرهنگی و علمی و عرض ارادت به بنیانگذاران والا مقام این حرکت، شهیدان مفتوح، مطهری و بهشتی نگاشته شد، به ذکر مواردی اجمالی به صورت فهرست‌وار اکتفا می‌شود:

۱- تبیین ماهیت موضوع وحدت:

به اعتقاد ما آهنگ حرکت وحدت حوزه و دانشگاه با توجه به توان و قدرت عظیم اعتقادی - فرهنگی و فضای مثبت فراهم آمده در پرتو دفاع مقدس و حمایت بیدریغ حضرت امام (ره) و مقام

معظم رهبری و با عنایت به گذشت بیش از یک دهه از آغاز طرح ایده وحدت، شتاب لازم را نداشته و هدفهای اساسی آن هنوز تأمین نگشته است. هر چند این حرکت مقدس به برخی اهداف جزئی و مرحله‌ای و یا بعضاً جانبی خود رسیده است که عامل اساسی آن، علاوه بر کند بودن ماهیت حرکت تحولات فکری - فرهنگی و موانع ساختاری موجود، عدم تبیین صحیح و بموقع هدفها و اغراض و مقاصد وحدت حوزه و دانشگاه و به تعبیری "اشکال در طرح و تعریف موضوع وحدت" بوده است. متأسفانه زمانی قریب به چهار پنج سال به درازا کشید تا معلوم گردید مقصود از وحدت، معادل لفظی آن یعنی "یکی شدن" حوزه و دانشگاه از نظر ساختار و یا هدفها نیست^۱ و پس از دفع الوقتهای فراوان، هم حوزویان و هم دانشگاهیان به این نتیجه رسیدند که آنچه مورد نظر رهبر کبیر انقلاب اسلامی بوده است، بیشتر یک تحول فرهنگی در مبانی اعتقادی و علمی در دانشگاه‌ها براساس موازین و معیارهای مکتبی است تا تحول در حوزه‌های مدیریتی و یا ادغام بخشهایی از حوزه و دانشگاه در یکدیگر و یا تأسیس مؤسسات مشترک. هر چند در مواردی ممکن است چنین پیامدهایی نیز از لوازم رسیدن به آن تحول مبنایی باشد.

سخن ما در اینجاست، اکنون که جوهره اصلی وحدت به "همکاری حوزه و دانشگاه" و تعامل علمی به منظور ایجاد جرقه‌های تحول درونی و تصحیح مبانی و زیرساختها، تفسیر و تعبیر گشته است [و حق مطلب نیز همین است]، پس اولاً این گام از تبیین موضوع، طی شده تلقی شود و در سخنرانیهای سالانه و کلی گوییهای متعارف مجدداً به نقطه آغازین سؤال از ماهیت وحدت باز نگردیم و ثانیاً بدون دفع الوقت، توسط نهادهای مربوط از قبیل دفتر همکاری حوزه و دانشگاه و شورای عالی انقلاب فرهنگی به کشف روشهای عملی با توجه به تجربیاتی که پس از بازگشایی دانشگاه‌ها در سال ۶۳ حاصل شده است و نتایج آزمونی که حضور مبارک روحانیون در سطح دانشگاه‌ها و تدریس دروس معارف اسلامی و سایر روشهای اجرا شده به بار آورده است، همت گماشته شود.

به اعتقاد ما، گام دوم حرکت پرثمر وحدت حوزه و دانشگاه، گامی است که باید با چشمان باز و در افقی روشن تر از گذشته طی شود زیرا موضوع وحدت و حلقه‌های اساسی ارتباط در این گام، تحدید و تعریف می‌شوند و از مرحله مقدمه_____اتی (مانند گنجاندن دروس معارف اسلامی در حاشیه دوره‌های تخصصی) به مرحله "درمان اساسی" قدم می‌نهییم و از تحول در مبانی

نظری علوم انسانی و پالایش و نقادی فلسفه و اقتصاد و مدیریت و حقوق و... با بهره‌گیری از معارف و موارث گرانبهای اسلامی سخن می‌گوییم. اکنون وقت این تغافل به سر آمده که به گذراندن چهار واحد معارف اسلامی توسط دانشجوی علوم انسانی دلخوش کنیم در حالی که وی چهار سال با الگوها و مبانی مغشوش و بعضاً الحادای غربی دمساز و محشور است. بدیهی است ورود به معرکه سنگین رویارویی با مبانی غربی علوم انسانی بدون مسلح شدن به ابزارهای علمی لازم نیز عملی غیر ممکن است.

۲- اهتمام به بسترهای اصلی همکاری حوزه و دانشگاه:

ستون فقرات همکاری حوزه و دانشگاه، اطلاع‌رسانی و پژوهش است. بنابراین پیمودن چند گام اساسی در این زمینه اولویت دارد:

الف- سامان دهی به نظام اطلاع‌رسانی در حوزه:

انجام این مهم موجب خواهد گردید دانشگاه‌ها و محققان به راحتی به نتایج تلاشهای علمی حوزه‌های علمیه دسترسی داشته باشند. ضمن اینکه در خود حوزه نیز با جمع‌آوری اطلاعات مربوط به پروژه‌های تحقیقاتی و شناسایی محققان و معرفی مراکز پژوهشی می‌توان از بسیاری دوباره کاریها جلوگیری نمود. از طرفی داشتن اطلاعات به روز از وضعیت فعالیتهای علمی حوزه و دانشگاه، پژوهشگران را به میدان رقابت مثبت خواهد کشاند. خوشبختانه در سالهای اخیر، نزدیک به صد مؤسسه پژوهشی در حوزه علمیه مقدسه قم آغاز به فعالیت نموده‌اند که معرفی هدفها و دستاوردها و نشریات و پروژه‌های این مؤسسات، حداقل گامی است که در این مرحله می‌توان برداشت. بدیهی است در عصر انفجار اطلاعات، برای گسترش تبادل فکری باید از گسترش اطلاعات آغاز نمود و از هر نظر بویژه صرف وقت فراوان، مقرون به صرفه نیست که این کار را به صورت فردی انجام داد. اکنون در جهان صنعتی و پیشرفته از طریق سیاست گسترش‌گزینی اطلاعات "نه تنها دوستان و مشتریان خود را پیدا می‌کنند بلکه بیشترین تأثیر را بر خط مشی‌ها و استراتژیهای علمی و صنعتی می‌گذارند.

ب- سیاستگذاری و اولویت بندی پژوهشهای حوزوی:

امید است شورای سیاستگذاری حوزه توفیق یابد پس از عبور از فوریت‌هایی که اکنون در دست بررسی است، به تشکیل شورا و یا کمیته یا کمیته‌هایی به منظور تعیین سیاست‌های کلی پژوهش در حوزه‌ها همت گمارد. شاید بتوان تعیین اولویتها را مرادف با سیاستگذاری دانست. بحمدالله با وجود انگیزه‌های بسیار قوی علمی در حوزه‌ها، زمینه‌های لازم برای آغاز این حرکت موجود است و می‌توان همه ساله با اعلام فهرست این اولویتها و در نظر گرفتن روشهای تشویقی، به مرور تحقیقات جاری حوزه را به سمت نیازهای جدی و اساسی سوق داد. این مهم در سالهای اخیر به صورت هر چند ناقص در سطح دانشگاه‌ها عملی شده است. همین شورا می‌تواند پروژه‌های مشترک بین حوزه و دانشگاه را بدین طریق هدایت و راهبری نماید و هم بخش پژوهشهای سُستی حوزه (پژوهشهای کلاسیک حوزه) و هم مؤسسات جدید پژوهشی حوزه را که باید بخش پژوهشهای غیرکلاسیک حوزه نامگذاری نمود، سمت و سوق دهد.

علاوه بر مواردی که برشمردیم، مشکل اساسی در حوزه علوم انسانی که باید حوزه و دانشگاه مشترکاً بدان پردازند، ارائه تعریفی روشن از "پژوهش" در این حوزه است. امروز بخش عمده‌ای از تحقیقات علوم انسانی و پژوهشهای حوزوی در طبقه‌ای واقع می‌شود که در دانشگاه‌ها به این نوع فعالیت علمی "کار کتابخانه‌ای" می‌گویند. نقد یک کتاب، ارائه یک بازسازی تاریخی از موضوعی که پیشینیان پیرامون آن سخن گفته‌اند و یا شرح و گسترش متون علمی موجود، همگی در سطحی پایین‌تر از پژوهشهای علمی قرار دارند در حالی که از نظر کمیت، حجم عظیمی از فعالیت علمی موجود در حوزه‌ها و دانشکده‌های علوم انسانی را تشکیل می‌دهند.

در جامعه علمی و دانشگاهی، پژوهش (Research) استانداردهای مشخصی دارد؛ از نظر تعریف، پژوهش باید دارای نوآوری و زایش باشد. سؤال در اینجا است که حد و مرز نوآوری در علوم انسانی کجاست و آیا اصولاً لازم است مفهوم نوآوری را در تعریف پژوهشهای علوم انسانی لحاظ کنیم و سرانجام تکلیف "کار کتابخانه‌ای" چه می‌شود. البته چنانچه با "مفهوم عام" پژوهش و تحقیق یعنی جستجوی حقیقت سر و کار داشته باشیم، مشکل به راحتی قابل حل است و "علوم ترویجی" یا "ترویج علوم" هم در مفهوم عام پژوهش داخل می‌شود، اما وقتی مفهوم خاص پژوهش را به عنوان یک اصطلاح آکادمیک مورد نظر قرار دهیم، مقداری دچار مشکل می‌شویم و این

مشکل، نتیجهٔ نقص در تعریف است. یعنی اگر بگوییم که تحقیق از نقطه‌ای آغاز می‌شود که دیگران کار را رها کرده‌اند، این تعریف برای پوشش دادن به پژوهشهای رایج علوم انسانی در حوزه و دانشگاه کارآیی لازم را ندارد، زیرا بخش قابل ملاحظه‌ای از پژوهشهای جاری از نقطه‌ای آغاز می‌شود که پیشینیان آغاز کرده‌اند و در نقطه‌ای پایان می‌گیرد که دیگران، موضوع را خاتمه داده‌اند. همیاری حوزه و دانشگاه به عنوان دو مرکز ذی‌نفع، در رسیدن به تحدید دایره‌ای مشخص برای مبانی و استانداردهای پژوهشی مذکور بسیار ضروری و امری فوری و حیاتی است.

اولویت بعدی، تلاش در راستای رسیدن به روشهای اجرایی برای "رویارویی علمی" حوزه و دانشگاه با تمام بنیادهای علوم انسانی غربی است. به تعبیری برای این مواجهه و صف آرایی بزرگ که "ام‌المعارک" است، باید نخست اصول و قواعد اساسی رزم را کشف و تبیین نمود و سپس رویارویی را عملاً در شریانه‌های علمی حوزه و دانشگاه صورت داد. به نظر می‌رسد عملاً این مواجهه در صحنهٔ واقعیت هنوز صورت نپذیرفته است و چسباندن چند واحد آموزشی از فرآورده‌های حوزه در کنار معارف دانشگاهی نمی‌تواند این رویارویی را در اعماق و زیرساختهای جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و حقوق و... هم در بُعد شکلی و ساختاری و هم از نظر محتوا، جامهٔ تحقق ببوشاند. ضمناً یادآوری این نکته نیز ضروری است که آنچه مسلم است گفتگوهای قبل از مواجهه و مطلق‌نگری هر کدام از طرفین نسبت به دیگری، هم جزء اصول و قواعد صحنهٔ برخورد علمی نیست و هم تجربه نشان داده است حرکت آرام پالایش علوم انسانی را خدشه دار نموده، به عرصهٔ ناسالم سیاست بازی و دکان‌سازی و تبلیغات و هیاهو خواهد کشاند.

۳ - تربیت محقق :

پژوهشهای علوم انسانی در هر یک از شاخه‌های آن مستلزم فراگیری سه دسته از علوم و فنون است: الف - غور و تفحص در رشتهٔ مورد نظر و مباحثی که مستقیماً زیرمجموعهٔ آن رشته تلقی می‌شوند. ب - تسلط کافی به فلسفه، تاریخ و جامعه‌شناسی آن علم. ج - مهارت در فنون تحقیقات در رشتهٔ مورد نظر از قبیل روشهای آماری و مانند اینها. مشکل اصلی در این زمینه، وجود پژوهشگرانی است که در هر سه زمینه، کارایی و مهارت لازم را داشته باشند.

علاوه بر این موارد، از آنجا که تحقیقات علوم انسانی معمولاً به صورت گروهی (TeamWork)

انجام می‌شود، ضروری است دوره‌های تخصصی در زمینه مدیریت تحقیقات در علوم انسانی با مشارکت استادان و محققان حوزه و دانشگاه برگزار شود و مبانی و روشهای تحقیق در علوم انسانی و علوم اسلامی با هر دو سبک حوزه و دانشگاه فراگرفته شود. از طرفی این دوره‌ها ضمن مسلط نمودن محققان ما به کار تطبیقی در راستای بازسازی علوم انسانی، آنان را با فنون مربوط به مدیریت پروژه‌های پژوهشی از قبیل تعریف و امکان‌سنجی پروژه‌ها - کنترل پروژه‌های تحقیقاتی و روشهای بودجه‌ریزی پروژه و مانند این مسائل آشنا خواهد نمود.

توجه به علل ناتمام ماندن بسیاری از پروژه‌ها ما را به ضرورت تربیت "مدیران تحقیقات در علوم انسانی" رهنمون خواهد شد.

۴- هوشیاری نسبت به خطر استحالهٔ حوزه:

بدیهی است تأثیرات شعار وحدت حوزه و دانشگاه نباید به سمت خدشه دار نمودن جایگاه رفیع حوزه‌های علمیه [و یا بالعکس بی‌انگیزه کردن دانشگاهیان در تلاشهای جاری آموزشی و پژوهشی] کشانده شود، یعنی درست همان چیزی که در مورد مدارس کلیسایی واقع شد. همانگونه که می‌دانید در غرب، مدارس کلیسایی قرون وسطی با هجوم علمی و فرهنگی رُناسانس، با علم و فلسفه و تکنولوژی جدید گره خورد و همان مدارس، به دانشگاه‌های مدرن تبدیل گردید. به همین دلیل امروزه در اروپا دونوع مدرسهٔ علمی (مذهبی و غیرمذهبی) نداریم^۲. اما در ایران اسلامی و جهان اسلام، به دلیل توانایی ساختاری و محتوایی حوزه‌های علمیه و مدارس دینی، این مدارس توانستند در مقابل هجوم فرهنگ و فلسفه و علم جدید که از دورهٔ قاجار آغاز شد، مقاومت، و در کنار تأسیسات علمی جدید، استقلال خود را حفظ کنند. نکتهٔ قابل تأمل در اینجاست که با توجه به روند رو به رشد پیشرفت علوم، این تهدید هیچگاه به صورت کامل برطرف نمی‌شود و هوشیاری پیوسته حوزویان را می‌طلبد. اساسی‌ترین جنبهٔ این هوشیاری، ارتقای سطح کیفی حوزه‌ها با جهت‌گیری پاسخگویی به مسائل و موضوعات جدید است و صدالبته که پرداختن به این مهم، لازمه‌اش جذب ساختاری حوزه در دانشگاه‌ها نیست. حوزه، چنانچه بخواهد نکات مثبت دانشگاه را بگیرد، این دریافت نباید به صورت "التقاط و برچیدن" برخی روشها و منشهای دانشگاه و چسباندن آنها به نظام سنتی حوزه باشد بلکه باید اولاً: "مواردی گرفته شود که با فرهنگ و تاریخ و زمینه‌ها و سوابق حوزه

مطابقت و هماهنگی داشته باشد. ثانیاً: این تحول درونی باشد و به صورت همضم شدن در جریان روبه رشد مدرک‌گرایی و نوظلبی صرف نباشد.

۵- حضور فرهنگی حوزه در دانشگاه یا حضور آموزشی:

اگر بخواهیم بین حضور فرهنگی و حضور آموزشی حوزه در دانشگاه‌ها اولویت و تقدم قائل شویم، حق این است که حضور فرهنگی را متقدم بدانیم. در دهه گذشته، متأسفانه حضور فرهنگی روحانیون در دانشگاه به حضور آموزشی منحصر گردید. جالب اینجاست که روحانیونی موفق شدند در زمینه آموزشی مؤثر واقع شوند که از جنبه‌های قوی فرهنگی و قدرت ارتباط‌گیری با قشر دانشجو برخوردار بودند. آنچه در تأثیرگذاری روحانیون در محیط دانشگاه نقش اول را به عهده داشت، جنبه‌های اخلاقی و شخصیتی و جاذبه‌های معنوی این افراد بود و آموزش در حقیقت، یک بهانه و سایه بود و در مواردی که این جاذبه‌ها ضعیف بود، آموزش معارف اسلامی نیز نتیجه و تأثیر لازم را حاصل نمی‌کرد. جای تعجب است که اخیراً برای انتخاب استادان دروس معارف اسلامی به این جنبه توجه و عنایت لازم نشد و گرایش این انتخاب بیشتر ارزیابی علمی استادان آن هم تسلط بر دروس سنتی حوزه بود.

۶- توجه و اهتمام به علم کلام جدید:

شاید اهتمام به علم کلام جدید را به لحاظ ماهیت خاص این علم و خصوصاً سیال بودن موضوعات این رشته، بتوان یکی از قوی‌ترین بهانه‌ها و حلقه‌های ارتباط حوزه و دانشگاه دانست. استاد شهید مرتضی مطهری در تقسیم‌بندی علوم، تمایز را به موضوعات می‌دانست نه به اغراض اما در مورد علم کلام، ایشان وحدت مسائل علم کلام را اعتباری می‌داند و بر این اساس، تعریف متکامل و جدیدی را از این علم ارائه می‌دهد که بخودی خود کلام جدید را در دایره کلام قدیم جای داده، موجب اعتلای آن خواهد شد. بدین لحاظ برآستی باید استاد شهید مطهری را پایه‌گذار کلام جدید در ایران دانست. بنابر تعابیر استاد، تفاوت کلام جدید با کلام قدیم در مسائل و موضوعات است و در

اغراض و مقاصد تفاوتی با یکدیگر ندارند. کلام جدید با هدف فهم و اثبات اصول دین و دفاع از آن در مقابل معاندان و شبهات موجود هر عصر، از موضوعات متنوعی بحث می‌کند که هر یک به بخشی از دانش بشری مربوط می‌شود و برای بحث در هر موضوع خاص باید روش متداول در همان رشته مورد استفاده قرار گیرد، مثلاً، "آنجا که مسأله "وجود حس دینی در انسان" را مورد بررسی قرار می‌دهیم، باید از روشهای متداول در جامعه‌شناسی برای اسلوب بحث بهره‌جوییم و آنجا که سخن از "عدم ضدیت دین با توسعه" است، باید از شکل و اسلوب مباحث رایج در زمینه توسعه استفاده نمود. این مسأله ناشی از اعتباری بودن وحدت موضوعات علم کلام (نه ذاتی بودن) آن است و به فرموده استاد هیچ مانعی ندارد که موضوعات کلام از نظر مسائل، متداخل باشند و علت تداخل مسائل فلسفی و کلام و یا مسائل روان‌شناسی و کلام و یا مسائل اجتماعی و کلام، همین امر است.^۳

با طرح این موضوع، منظور ما از تکیه به این شاخه از معرفت بشری به عنوان بستر قوی همکاری و تبادل علمی حوزه و دانشگاه، تاحدودی روشن می‌شود زیرا ماهیت گسترده آن ورود متکلمان جدید به همه عرصه‌های معرفتی را می‌طلبد و این جز از طریق کار گروهی و "میان رشته‌ای" میسر نیست.

والسلام

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پاورقی‌ها:

۱- منظور از هدفها در اینجا اهداف سازمانی است و بدیهی است که حوزه و دانشگاه در "هدف غایی" اشتراک دارند و آن تربیت انسانهای متعهد و مکاتبی و متخصص در سایه آرمانها و تعالیم اسلام است.

۲- ر.ک: یادنامه استاد مطهری - ج ۲ - ص ۳۵ - سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی

۳- ر.ک: استاد مطهری - کلام و عرفان - بخش کلام